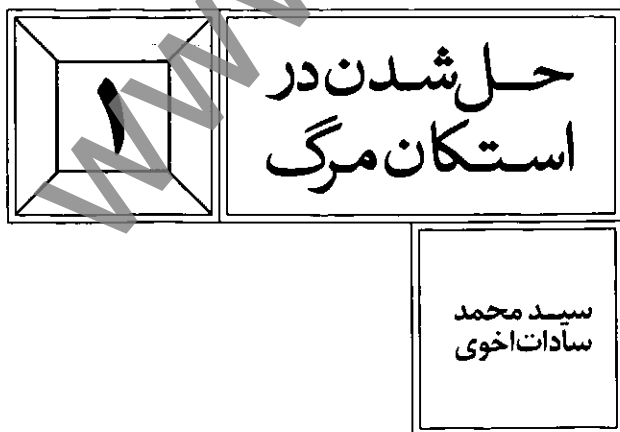
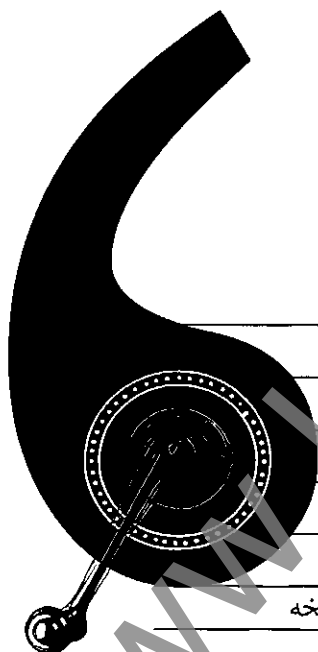




حل شدن در
استکان مرگ

سید محمد
سادات‌خوی



حل شدن در استکان مرجع

مؤلف: سید محمد سادات اخوی

مدیر هنری: سعید دین پناه

تصویر ساز: سعید بهداد

ویراستار: کتایون رجبی راد

صفحه آرا: زهرا وزیری

چاپ اول: ۱۳۹۲/ تهران/ شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۰۵۱۳-۶-۶

همه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است. [۸۰۰۰ تومان]

م امام حسین، خ صفای غربی، کوی سلیمانی، کوی سلیمانی ۲، روبروی
بن بست توکلی، پ ۱ | تلفن: ۰۲۳۲۵۰۵۷۴ | ۷۷۶۰۴۹۹۰ | ۰۹۱۲۷۶۲۲۵۹۴

فکس: ۰۳۳۷۹۰۳۲۴ | www.nasimapub.com

info@nasimapub.com | katayoon1@gmail.com

پخش ققنوس: ۰۶۶۴۰۸۶۴۰ | پخش ترنج: ۰۶۶۹۷۹۰۲۰

[illegible]

بی عدالتی

۱۳

- البته بنده‌ی کمترین، روزی رو از راه حلال
گیر آوردم...
به چون عزیزتون، نون خشک خورده‌م اما نون
خروم از گلوی خودم و زن و بچهم پایین ندادم...

رو

۱۵

- تند نرو داداش...!
ما خودمون آخر این حرفاییم...

فرقی

۱۹

- بدجوری عصبی‌م کرد...
از سر خیابون اصلی تا ته خیابون فرعی، به
ضرب بوق و چراغ زد...

کمالات

۲۱

- قربون صفاتون، اگه می‌دونستم این‌جا،
این جوریه که خب، به کمکِ حواسم رو بیشتر
جمع می‌کردم...
البته من که درخدمتم...

زبونِ واشده

۲۵

- سرتون درد می‌اد اما خب، گمونم آخرش
دعام کنین و پشیمون نمی‌شین اگه دارین وقت
می‌ذارین و گوش می‌دین...

تیپ

۲۹

- می‌دونم...
می‌دونم که من مقصر نبودم...
می‌دونم که هرچی می‌شد، به هر حال گردن
خودشون بود...

اخوی!

۳۱

- بچه بود آقاچون من، اختیارش رو داشتم...
اگه می‌رفت زود می‌شد، هیز می‌شد...

افتخاراً

۳۵

- باور کنین ماجرای اون دنیا با این دنیا متفاوت...
شما هم اگه قسمت بشه و برین اون ور...

فقط

۳۷

- نه به خدا، اگه شما بگین دو جمله بین ما رد
و بدل شد، نشد...
البته بعضی از مردم، چشم نداشتن رابطه رفاقتی
ما رو ببینن ها...

زیاد

۴۱

- خیلی عذر می‌خوام، خیلی خیلی عذر می‌خوام...
من اگه جای جناب عالی بودم، از نماز و روزه‌هایی
می‌پرسیدم که تو راه زیارت عتبات خوندم نه از
این چیزا که امور پیش پا افتاده...

مهربون

۴۴

- می‌دونم...
جز این نیست که فرمودین...
اما خب چی کار می‌کردم...؟

دور

۴۷

- آخه این چه حرفیه آقا...؟
شما که اون جا نبودین تا ببینین...
از همون اولش، بابامون عاشق همون یه‌دونه
دختر بود...

تخفیف

۵۱

- به جان عزیزتون، جز شوهر من و چند نفر
دیگه، آدمای زیادی گرفتار این آدم بودن...
من از شما خواهش می‌کنم به عنوان یه زن مظلوم...

آمار

۵۳

- زیاد دست من نبود...
هر وقت که تماسی می‌گرفت و چیزی
می‌خواست، بهش می‌دادم...
این جور چیزا هم که شما فرمودین، بین ما
مرسوم نبود...

...نه گناه آن جهانی

۵۷

- خونده بودم...
به خدای لاشریک که خونده بودم...
همه رو می‌دونستم...

مالِ «از ما بهترون»

۶۱

- به من این حرفا رو نگوین که خودم ختم
این چیزام...
از صبح تا شب، این رو و اون رو می‌رفتم و به
همه، درس این چیزا رو می‌دادم...

بابای دختره

۶۵

- ای آقا، شنیده بودیم این جا سرِ پُل خور
بگیریه‌ها... اما دیگه نه تا انقدر!
شما خودت کلاهِتو قاضی کن و ببین کجای
کار ما ایراد داره...

شعراى پستره

۶۹

- از اول هم بهش گفتم... کو گوش شنوا...؟
گفتم اگه این رشته رو انتخاب کنی، جات تو
خونه من نیست...